

# نسبت میان زبان و واقعیت در افلاطون

## قرآتی از کراتولوس افلاطون در پروتوتیمیهای سه‌گانه جمهوری

حسن فتحی<sup>۱</sup>، ابوبکر سلیمان‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

پیش از افلاطون مسئله زبان برای متفکرانی که با آن روبرو بودند همچون پدیده‌یی دوگانه متجلی میشد؛ پدیده‌یی که از منظر اسطوره‌یی یک امر مرموز و رازگونه بود که رابط میان خدایان و انسان بود و از منظری دیگر گونه‌یی قانون برای آشکارگی حقیقت. برای هراکلیتوس زبان جنبه‌یی رازورزانه همچون لوگوس داشت که بیشتر پدیداری برای اشاره به حقیقت بود تا ابزاری برای توضیح و تشریح آن. از سویی دیگر، زبان برای پارمنیدس زبان پدیداری فرینده بود که حاصل گونه‌یی قرارداد اجتماعی بود و مسئله‌یی از جهان محسوس که بخودی‌خود دارای ارزش چندانی نیست. سوفسطائیان نیز زبان را پدیده‌یی قراردادی و نسبی میدانستند که جز ابزاری برای سخنوری نبود و درخود هیچ حقیقت مطلقی دربرنداشت. افلاطون با توجه به این پیش‌زمینه تاریخی، کار خود را آغاز کرد و در این آبخور به بررسی مسئله زبان پرداخت و در کراتولوس دیدگاهی را پروراند که جامع و مکمل این پیشینه تاریخی بود. زبان، برای افلاطون، پدیده‌یی فرینده و ناقص است؛ پدیده‌یی که وی در

۱۴۹

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز؛ fathi@tabrizu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)؛ aria.farhang@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۲۱ تاریخ تأیید: ۹۶/۵/۱۹



کراتولوس آن را، با توجه به ذات زبان و نسبت آن با واقعیت مورد بررسی قرار می‌دهد. از آنجایی که زبان، برای افلاطون، امری مصنوع است، ذاتاً ناقص است و به همین دلیل نمیتواند شناختی از واقعیت بدست بدهد؛ تنها کاری که زبان میتواند و باید بکند این است که هرچه صحیحتر واقعیت را بازنمایی کند و تا حد ممکن در این کارکرد صحیح و نزدیک به واقعیت باشد. زبان تابع واقعیت است و از نظر هستی‌شناختی متأخر از آن است و تنها از نظر تعلیمی است که بطور موقتی بر آن تقدم زمانی دارد. بعبارت دیگر، از زبان به شناخت نمیتوان دست یافت، چون زبان پدیداری مصنوع است که در بهترین حالت تنها میتواند بطور ناقص واقعیت را بازنمایی کند.

**کلیدواژه‌ها:** افلاطون، زبان، واقعیت، نامها، کراتولوس، جمهوری، تمثیل

\* \* \*

#### مقدمه

مسئله‌یی که افلاطون در کراتولوس با آن روبرو بود، مسئله تازه‌یی نبود، بلکه بسیار پیشتر از او و از زمان پیشاسقراطیان همواره رابطه میان زبان و واقعیت مسئله‌یی حائز اهمیت بود. به همین دلیل است که باید ریشه‌های مباحث کراتولوس را نزد هراکلیتوس، پارمنیدس و سوفسطائیان جستجو کرد. هراکلیتوس نسبت میان زبان و واقعیت را نسبتی طبیعی میدانست که توسط قانون قوام‌بخش «لوگوس»<sup>(۱)</sup> کنترل میشود. از نظر وی این قانون الهی، حد و اندازه هر چیزی را کنترل میکند و بر تمامی پدیدارهای جهان، از جمله زبان، حاکم است. اما هراکلیتوس به زبان همچون پدیده‌یی متعارف نمینگریست بلکه زبان برای او بیشتر جنبه‌یی رازورزانه همچون «لوگوس» داشت و دارای قدرتی بود که سایر پدیدارها در آن به گونه‌یی آشکارگی دست مییافتند؛ ازاینرو زبان برای وی بیشتر پدیداری برای اشاره بود تا پدیداری برای توضیح و تشریح. در مقابل، پارمنیدس زبان را از اساس پدیداری مخلوق دست آدمی میدانست که محصول قرارداد اجتماعی است و به همین دلیل او هیچگاه به زبان اعتماد نمیکرد و آن را پدیداری فریبنده همچون سایر پدیدارهای جهان محسوس میدانست که نه تنها راهی به حقیقت ندارد بلکه آن را پنهان نیز میکند. بعبارت دیگر، از نظر وی زبان پدیداری در عرصه راه میرندگان بود و به